

## همبستگی

این نوشته شادروان علامه استاد احمد علی کهزاد در این هفته به دانش آموزان، دانش دوستان، دانش جویان، دانش پویان، دانش سازان، دانش مندان، دانش وران، دانش گرایان، دانش پسندان، دانش خردان، دانش مردان، دانش زنان، دانش یاران، دانش سازان و دانشمداران وطن و تمام دانشگاه ها، دانشکده ها، دانش سراها، دانش جاها، دانش خانه ها و غیره مؤسسات پژوهشگاهی، آموزشگاهی، دانشگاهی، آموزشدهی و دانشستان افغانستان بخاطر همبستگی و به آرزوی ایجاد دانشستان جهانی زبان، فرهنگ و ادب فارسی دری تقدیم میگردد تا نه تنها از نقطه نظر سیاسی عدالت زبان و فرهنگ در افغانستان برقرار گردد بلکه با ایجاد چنین نهادی کار و کوشش در پیشرفت زبان فارسی دری صورت گیرد و بویژه یک مرکزی به وجود آید تا در پژوهش، نوشتن، ترجمه، نشر و چاپ آثار رشته های مختلف علم و دانش چون پزشکی، مهندسی، ریاضی، فزیک، کیمیا، بیولوژی، اقتصاد، انجیری، دوسازی، وترنری، معماری، کمپیوتر، موسیقی، برق، میخانیک، نور، آواز، سیما، کشاورزی، آبیاری، هایدرولوژی، خاکشناسی، نیروی آب، نیروی باد، نیروی آفتاب، هوانوردی، جیولوجی، حقوق، قانون، شرعیات، دینیات، مذاهب، عقاید، تاریخ، باستان شناسی، زبان شناسی، مردم شناسی، و باقی همه رشته های علم و دانش به گندآوران، دانشمندان، محققین، متبعین، نویسندگان، دانشوران، دانشجویان، محصلین، شاگردان، هنرمندان، شاعران، آوازخوانان، موسیقی نوازان و علاقمندان دیگر کمک های مالی، ارزی، مادی، معنوی، سیاسی، اجتماعی، علمی و فرهنگی نماید.

تظاهرات، مصاحبه ها، نوشته ها و دیگر فعالیت های وقفوی بصورت جداگانه و دور از هم جایی را به هیچ صورت نخواهد گرفت بلکه ایجاد یک مؤسسه، انجمن، بنیاد، نهاد یا تشکل جهانی است که همه با هم دور از هر نوع عقیده و سلیقه سیاسی و صرف بخاطر پیشرفت و ترقی زبان فارسی دری ایجاد گردد و هم نه به خاطر رقابت منفی و ضدیت با کدام زبان دیگر.

بنیاد فرهنگی کهزاد با ایجاد همچو نهاد جهانی از هیچ نوع کمک مادی و معنوی دریغ نخواهد کرد.

فریار کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

فعالیت های باستان شناسی در افغانستان  
از آغاز جنگ دوم جهانی تا 1952

احمد علی کهزاد

کابل 1331

## فعالیت های باستان شناسی در افغانستان از آغاز جنگ دوم جهانی تا 1952

در سال 1939 ناگهان آتش جنگ دوم جهانی مشتعل شد و دامنه آن از کناره های سواحل رود «رن» به سائر نقاط جهان منتشر گردید و بار دگر اضطراب و تشویش دنیا را فراگرفت. در حالیکه نیمه جهان در خاک و خون می طپید و نیمه دیگر آن در اضطراب شدید دست و گریبان بود، افغانستان با احراز سیاست بیطرفی در امن و سلام میزیست. در چهار سال جنگ در حالیکه تحقیقات باستان شناسی در تمام روی زمین متوقف بود، افغانستان تنها استثنائی بود که این تحقیقات در آن بکلی ساقط نشد.

### هیئت باستان شناسی فرانسه:

پروفسور «هاکن» (J. Hackin) مدیر هیئت باستان شناسی فرانسوی برای اجرای وظایف ملی خویش با همکاران خود به فرانسه رفت ولی متعاقباً بجایش دانشمند دیگر فرانسوی موسیو «گیرشمن» (Girshman) وارد کابل گردید و در سال های 1940 و 1941 در پایتخت کشور ما ماند. گیرشمن دانشمند سالخورده که تحقیقات او در زمینه های قبل التاریخ در تپه های «کاشان»، «جیان» و «سیالک» در خاک ایران و در تپه های «سرخ داغ» و «سفید داغ» در حوالی «زرنج» قدیم در سیستان معلوم است، در طی دو سال اقامت خویش در افغانستان در سه نقطه مهم «برج عبدالله»، «بگرام» و «صدق آباد» ریزه کوهستان که هر سه در علاقه کاپیسا، در شمال کابل واقع است به یک سلسله کاوش ها و حفاریات و تحقیقات باستان شناسی متوسل شد. ثمره تجسسات او که مربوط به سال های جنگ است بصورت دو کتاب بسیار مهم نشر شده است. یکی: «بگرام، تحقیقات باستان شناسی و تاریخی راجع به کوشانی ها» (Begram. Recherches archeologiques et Historiques sur les Kauchans) و دیگری: «خیونی ها- یفتلی ها» (Les Chianites - Hephtalites).

موسيو گيرشمن بعد از دو سال اقامت در كابل در آغاز سال 1943 به فرانسه احضار شد و خبر تقرر موسيو «شلوم برژه» (D. Schlumberger) به حيث مدير هيئت باستان شناسي فرانسه در افغانستان، به كابل رسيد. چون تقرر او مصادف به سال اخير جنگ بود و آمدن او مدتي به تعويق افتاد، موزه كابل در يك رشته مهم ديگر كه عبارت از گذاشتن اساس يك موزه اتنوگرافي باشد، دست زد و موفق شد كه كلكسيون هاي بسيار نفيس البسه و خامك دوزي ها و انواع بافت و دوخت از نقاط مختلف افغانستان بدست آورد. مجموع آثار در 16 اطاق در عمارت مخصوصي، در كارته چهار كابل براي مدت يكماه به معرض نمايش گذاشته شد و مورد دلچسبي زياد علاقه مندان داخلي و خارجي قرار گرفت.

با رسيدن موسيو شلوم برژه به كابل و آوردن چند نفر اعضا و همكاران جديد و تشكيل كتابخانه و كانون مطالعه در 1946 هيئت باستان شناسي فرانسه سر و صورت جديدي بخود گرفت و داراي يك پروگرام جديدي شد.

شبه نئ نيست كه تحقيقات هيئت هاي حفريات فرانسوي در سال هاي قبل از جنگ در مدت تقريباً 17 سال بيشتر منحصر به آئين بودائي و هنر و تاريخ بودائي افغانستان شد بود و با مختصر استنناآت تقريباً شكل يكنواختي داشت. مدير جديد هيئت در پروگرام جديد خود كه متن آنرا در اكادمي حفظ آثار و اسناد فرانسه (L'Academie des Inscriptions et Belles Lettres) گزارش داد، تحقيقات خويش را در افغانستان به دوره هاي ذيل مترتب ساخت:

- 1- قبل التاريخ
- 2- تمدن يوناني
- 3- مدنيت بودائي در شرق و فرهنگ ساساني در غرب افغانستان معاصر هم.
- 4- تمدن و تهذيب اسلامي

به اساس اين پروگرام از سال 1947 تا امروز (1952) كه هفت سال ميشود يك سلسله حفريات مهم مربوط به دوره هاي فوق در نقاطي مثل: بلخ، كمه دكه، ميرزكه، لشكرگاه، منديگك، سرخ كوتل و قندوز بعمل آورد كه بجايش از هر کدام عليحده صحبت خواهد شد.

چون در سال 1952 موعدي سي ساله اجازه حفريات فرانسوي ها در افغانستان به پايان ميرسيد، در اثر موافقت حكومت افغانستان و فرانسه موافقت نامه اجازه حفريات براي 30 سال ديگر تجديد شد. با تزئيد يك ماده كه طرفين هر وقت عزم فسخ قرارداد را داشته باشند يك سال بيشتر طرف مقابل را آگاه خواهند ساخت.

### هيئت موزه تاريخ طبيعي نيويارك در سال 1949:

موزه تاريخ طبيعي نيويارك با اعزام مستر «فير سرويس» (Walter A. Fairservis, Jr) به كابل اجازه تحقيقات را در دوره هاي حجر و دوره هاي اوليه قبل التاريخ از وزارت معارف افغانستان خواست و بعد از مطالعه موضوع اجازه

یک دوره امتحانی ششماهه تحقیقات در سیستان بین حوزه ارغنداب و هیرمند و هامون برای آخر سال 1950 و اوائل سال 1951 به موزه مذکور داده شد. مستر فیرسرویس و همکار او مستر «لویی دوپری» (Louis Dupree) در طی یک گردش طولانی بین گرشک و فراه و چخانسور تقریباً 60 نقطه را جزء اماکن قبل تاریخ ثبت کردند و شواهد رهایش بشری در اخیر دوره «پاله اولی تیک» (دوره قدیم سنگ) در جریان دوره «نیو اولی تیک» (دوره جدید سنگ) در خاک های جنوب غربی افغانستان آشکارا شد. در اخیر سال 1951 لویی دوپری یکی از اعضای جوان هیئت موزه تاریخ طبیعی نیویارک کاوش های کوچک ولی نسبتاً مهم در «ده مراسی غندی» و «شمشیر غار» که هر دو در پنجوائی، در 20 کیلومتری جنوب غربی قندهار واقع است، به عمل آورد.

### هیئت امریکائی موزه دانشگاه پنسلوانیا:

در بهار سال 1952 مستر «رینی» (Renny) مدیر موزه دانشگاه پنسلوانیا وارد کابل شد و بعد از تماس با وزارت معارف افغانستان، قراردادی برای یک دوره غیر محدود با آزادی قوه فسخ برای طرفین بشرط اطلاع قبلی 6 ماه بین موزه کابل و موزه دانشگاه پنسلوانیا عقد شد و در خزان سال جاری مختصر کاوش هایی از طرف هیئت موزه مذکور در قندوز و بلخ صورت گرفت.

از سال های جنگ دوم جهانی باینطرف تا امروز یک سلسله کشفیات اتفاقی هم در افغانستان بعمل آمده است مانند کشف چندین هزار مسکوکات در میرزکه گردیز، کشف کتیبه های هبرو در غوریان هرات و کلکان سمت شمالی، کشف کتیبه های یونانو کوشانی یفتلی در ارزگان، کشف خزانه مسکوکات قلعه زال در قندوز و غیره.

### نقاطی که در سال های جنگ و بعد از آن حفریات شده

#### برج عبدالله:

حوزه کاپیسا که در شمال وادی کابل بین رشته کوه های پغمان و پنجشیر و کوه های صافی و کوتل خیر خانه افتاده و چهار رودخانه خروشان: غوربند، شتل، سالنگ و پنجشیر آنرا آبیاری میکند، از قرن 5 ق.م. که آریاها با هخامنشی ها مجادله داشتند، تا قرن 8 مسیحی که لژیون های عربی آئین اسلامی را وارد کردند در حدود 1300 سال سر راه بلخ و «نگارا دیونیزوپولیس» (Nagara Dionysopolis) یعنی جلال آباد و تاکزیلا و قندهار و در آستانه دره های هندوکش موقعیت مهمی داشت و شاخه جنوبی راه ابریشم که از بلخ یکطرف جانب تاکزیلا و طرف دیگر جانب غزنی و قندهار امتداد داشت، از اینجا میگذشت. در ین حوزه خرابه های مهمی در پروان، بگرام، اوپیان، سار سکندری و جاهای دیگر افتاده و مرکز آن همان نقطه ئی بوده که جغرافیه نگاران کلاسیک بنام «کارتانا» (Cartana)، مؤرخین چینی به اسم کاپیسی (Kapsi) خوانده و عبارت از بگرام فعلی میباشد که در مجاورت اتصاق چهار رودخانه فوق الذکر

قرار دارد. برج عبدالله بفاصله 600 متری شمال بگرام در نقطه اشتراک غوربند و پنجشیر رוב پوزه سنگی واقع شده و محلی است که موسیو «فوشه» (A. Foucher) آنرا بصفت «شهر شاهی» خوانده است. برج عبدالله بصورت حال حاضر عبارت از محوطه کوچک مربع الشكلی است که به چهار طرف آن شواهد دیوارهای قدیمه دیده میشود.

موسیو گیرشمن (R. Girshman) در سال 1940 در دو نقطه یکی در وسط نیمه شرقی و دیگری در پای دیوارهای گوشه جنوب شرقی کاوش هائی بعمل آورد. در نقطه اولی جزء یکی دو پارچه صنعت گریکو بودیک (bas relief de l'art Greco-boudhique) و یک سکه نقره ئی خسرو دوم (Khosraes II) چیز دیگری نیافت. در پای دیوارهای حصار برج عبدالله دو نوع دیوار ملاحظه نمود. یکی دیوار هائی که خشت کاری آن روی تهداب مختصری از سنگ های دریائی گذاشته شده بود و دیگری دیوار هائی که خشت بزرگ آن بدون داشتن تهداب روی زمین گذاشته شده بود. بر علاوه روی بعضی از خشت های مذکور علایمی بصورت برخی از حروف الفبای یونانی مشاهده کرد. موسیو گیرشمن خشت کاری های روی زمین را به عجله ئی که اسکندر در کار دفاع داشت، نسبت داده و به اساس پاره ئی ملاحظات دیگر در سیستم آبیاری که با عصر یونانو باختری و کوشانی مغایرت دارد به این نتیجه میرسد که برج عبدالله با اینکه سابقه قدیم تری داشته در عصر اسکندر بشکل قلعه نظامی در آورده شده و «الساندرا دوپیه» (Alasandra duipa) یعنی «اسکندریه بین دو آب» یا اسکندریه پای قفقاز که در پروان وقوع داشت، موقعیت نظامی خویش را در حوزه کاپیسا در مدخل دره های هندوکش مستحکم و استوار ساخت.

### بگرام:

بگرام، کاپیسی متذکره مأخذ چینی، مرکز کاپیسا، مقر شاهان یونانو باختری در جنوب هندوکش، پایتخت تابستانی کوشان شاه بزرگ کنیشکا، از حوالی تقریباً 120 سال به اینطرف که بار اول چارلز مسن (Charles Misson) انگلیسی چندین هزار سکه از گرد و نواح آن بدست آورد، معروف است و هند شناسان اروپائی و دانشمندان خود هندوستان از اهمیت مقام تاریخی و باستان شناسی و جغرافیائی آن اطلاع دارند. بعد از حفریات بسیار مهم موسیو «هاکن» (J. Hackin) در سال های 1937، 1938 و 1939 که آثار گرانهای یونانی، یونانو مصری، هندی و چینی از آنجا بدست آمد، در جهان تهذیب و فرهنگ مقام شامخی احراز کرده و موزه کابل را بی نهایت غنی ساخته است. چون در بحث ما اینجا تحقیقات و حفریات سال های قبل از جنگ شامل نیست لذا بگرام را در روشنی حفریات و تحقیقات موسیو «گیرشمن» مختصراً مطالعه میکنیم.

برج عبدالله و بگرام متصل هم به فاصله 600 متری یکدیگر قرار دارند. دانشمندان فرانسوی قراریکه متذکر شدم اولی را «شهر شاهی» و دومی را «شهر جدید شاهی» میخوانند. در اثر ملاحظات باستان شناسی و حفاری موسیو

«گیرشمن» در طی سالهای 1941 و 1942 در شهر جدید بگرام سه طبقه آبادی به ملاحظه رسیده است.

1- قسمت قدیم مربوط به عصر شاهان یونانو باختری که با ورود ایشان از شهر «بکترا» (Bactra) در صفحات شمال هندوکش به جنوب بنا شده و تا اخیر عصر سلاله اول کوشانی یعنی در دوره «کدفیزس» (Kadphises) دوام داشته است.

2- مرحله دوم شهر که مربوط به سلاله دوم کوشانی است و مؤسس دودمان مذکور کنیشکای کبیر میباشد.

3- مرحله سوم شهر که سلاله سوم و چهارم کوشانی در آن استقرار داشت و این سلاله ها را معمولاً در تاریخ افغانستان بنام «کیداری» ها (Kidarite) و کوشانی های خورد یاد میکنند.

گیرشمن به شهادت کثرت مسکوکات بنای شهر جدید شاهی بگرام را به شاهان یونانو باختری در قرن دوم ق.م. نسبت میدهد و از نظر نقشه سازی یونانی آنرا اولین شهری در آسیای مرکزی میخواند که میزات خود را حفظ کرده است. به عقیده او از لحاظ پلان، شهر کاپیسی صورت «هیپودام» (Hippodam) یعنی شکل مستطیلی داشت و دو کوچه از وسط هر ضلع جدا شده و در وسط آن تقاطع میکرد و از این نقطه نظر بین کاپیسی و شهر «دیورا اروپوس» (Dura Eurapas) که یکی از شهرهای یونانی آسیای داخلی بود، شباهت تام موجود است. شهر کاپیسی از نظر پلان یونانی و از لحاظ شکل استحکامات حصار خود با پیش برآمدگی های مرتب در امتداد دیوارها و با داشتن برج های در کنج ها با شهرهای معاصر خود در خوارزم مانند «بازار قلعه» و «ایاز قلعه» شباهت بهم میرساند و چون خوارزم قبل از ینکه شاهان یونانو باختری بطرف جنوب هندوکش پایان شوند، تحت نظارت ایشان بود، شکل استحکامات محلی باختر و خوارزمی و پلان شهرسازی یونانی بهم آمیخته شده و شهر کاپیسی قدیم عصر یونانو باختری را بمیان آورده است. از طرف دیگر چون مظاهر تمدن یونانوباختری (گریکو بکتریان) در آرت و هنر نمودار شده باید در شهرسازی هم ایجابات هر دو تمدن را مشاهده کنیم.

اهمیت حفاریات موسیو «گیرشمن» در بگرام منحصر به دو چیز است: یکی تعیین مراتب دوره های مختلف آبادی شهر کاپیسی و دیگر مطالعه حیات مذهبی و مدنی و اجتماعی اهالی آن در دوره های مختلف کوشانی.

قراریکه بالا متذکر شدیم، آبادی های قدیم ترین قشر خاکی کاپیسی را که اینجا به نام «بگرام نمره 1» یاد میکنیم به شاهان یونانوباختری نسبت میدهد که تا اواخر سلاله اول کوشانی ادامه داشت. به اساس مطالعات وی خانه های شهر «بگرام نمره 1» با خانه های «تاکزیلا» (Taxila) یکسان بود. یعنی در هر دو جای در حالیکه خانه ها فقط دارای یک منزل معلوم میشود از خود زیر زمینی هائی هم داشتند چنانچه «اپولونیوس تیانی» (Apollonias de Tyane) که در سال 44 م. تاکزیلا را دیده و «فیلوسترات» (Philastrate) سوانحنگار او مینویسد که

نامبرده در تاکزیلا خانه های یک منزله را دیده که هر کدام از خود زیرزمینی داشت. منازل بگرام نمره 1 عیناً به همین ترتیب بنا یافته بود.

شهر دوم بگرام که با دودمان دوم کوشانی و امپراطور کنیشکا بنا یافته، شهری بوده که در حدود ملاحظات باستان شناس فرانسوی در چندین اطاق دیوارهای آن روی سنگ کاری تهداب به اصول پخته آباد شده بود و گیرشمن با قید فرض چنین نظریه دارد که اصول پخته کاری با کنیشکا شروع شده است.

شهر سوم بگرام شهریست که دودمان سوم و چهارم کوشانی یعنی کیداری ها یا کوشانی های خورد تا اواخر قرن چهارم. در آن زیست داشتند و بعقیده گیرشمن در اثر ورود قبایل «خبونی - یفتلی» (Chianites-Hephtalites) متروک مانده و به نظریه او شهر کاپیسی را تقریباً دو نیم قرن بعد از متروک شدن شهر سوم بگرام «هیوان تسنگ» زایر چینی دیده، محل دیگری است که باید کشف شود. احتمال دارد موقعیت آن در محلی موسوم به «غندی پیسه» باشد.

چیز مهمی که در شهر سوم بگرام قابل ملاحظه است، اینست که منازل شهر هر کدام دارای دسته اطاق هائی بوده که تعداد آنها به 5 - 6 میرسد. دیوارهای اطاق از خشت خام و تهداب آنها عموماً از سنگ های دریائی تعمیر شده است. اطاق ها فقط یک یک دروازه داشته و هر منزل دارای پس خانه ئی بوده. آنچه قابل ملاحظه است وجود محراب هائی است در همین پس خانه ها که در قاعده هر کدام تخته سنگ هائی به مشاهده رسید. گیرشمن روی تخته سنگ ها در بعضی موارد آثار هیکل تراشی بودائی و در برخی موارد دیگر مجسمه رب النوعی را بنام «اردوخشو» (Ardokhsho) و بعضی چراغ های گلی یافته است و واضح میشود که باشندگان کوشانی شهر سوم بگرام در طی قرن 3 و 4 م. رب النوع مذکور را میپرستیدند و در منازل خود معابدی ساده و مخصوصی داشتند. در مقابل مجسمه و محراب عبادتگاه خود چراغ های گلی روشن میکردند. نظیر این طاق ها را موسیو «سیریگ» (Seyrig) در شهر «پالمیر» (Palmyre) هم ملاحظه نموده است.

### صدق آباد:

صدق آباد دهکده ایست در ریزه کهستان که در سواحل چپ رودخانه پنجشیر افتاده است. فاصله آن از بگرام روی یک خط هوائی فرضی 6-7 کیلومتر میباشد و در مقابل کوه «پهلوان» و «شترک» بگرام افتاده است. در سال 1942 در اثر کشف بعضی مسکوکات فقط برای یک روز حفاریات مختصری در یکی دو قبر بعمل آمد و در نتیجه دو مجسمه، بعضی ظروف مفرغ و گلی و مسکوکات کشف شد. با اینکه مدت کاوش در صدق آباد منحصر به یک روز و اشیای مکشوفه بسیار محدود است معذالک از نظر اهمیت قابل توجه زیاد میباشد زیرا آثار مکشوفه بیک دوره تاریک تاریخ افغانستان که دوره یفتلی ها باشد، روشنی می اندازد. گیرشمن راجع به تحقیقات خود در صدق آباد کتابی در 1948 در قاهره به طبع رسانیده که معلومات مختصری از آنجا اقتباس میشود: "اقوام یفتلی خویش را



بنام «خیونی» یاد میکردند. خیونی ها به دو دسته تقسیم میشوند. یکی «یفتلی ها» یا دسته شمالی و دیگر «زابلی ها» یا دسته جنوبی که در شمال و جنوب هندوکش استقرار یافتند. خیونی ها مردمان جنگجو، دارای اسلحه خوب بودند و برای سواری اسب استعمال میکردند. یفتلی ها از صفحات شمال هندوکش بطرف خاک های ایران ساسانی متوجه شدند و زابلی ها در جنوب هندوکش بجانب هند گوینا فتوحاتی نمودند. در قبایل اولی در اثر تماس و جنگ ها و فتوحات تمدن ساسانی و در دومی مدنیت هندی تأثیر کرد. در زبان یفتلی ها، پهلوی ساسانی و در زبان زابلی ها سانسکریت تأثیر نمود."

خیونی ها عندالورود از آسیای مرکزی آئین آفتاب پرستی داشتند. بعد از اینگه وارد خاک آریانا شدند در آئین و عقاید آنها پاره تحولاتی رخ داد. به این معنی که قبایل یفتلی که در صفحات شمال هندوکش بیشتر متمرکز شدند به آئین بودائی تمایل پیدا کردند و مدافع دین مذکور شدند و زابلی ها در جنوب هندوکش به دیانت آفتاب پرستی خود اصرار ورزیدند و این اصرار آنها در عصر «مهیرا کولا» برای بودیزم در «گندهارا» خطری ایجاد کرد. روی هم رفته خیونی ها در امور مذهبی مسامحه میکردند و آزادی مذهب را احترام مینمودند چنانچه در دوره آنها در خاک آریانا بودیزم، زوراستریزم، آفتاب پرستی، آئین مانی و دین مسیحی نسطوری همه رواج داشت.

عصر خیونی تا اندازه زیاد جلال و شوکت داشت. اساس البیت طلائی و نقره ئی، البسه مردانه و زنانه ابریشمی و خامک دوزی، زیورات و جواهرات، معابد با شکوه آفتاب پرستی زابل، بویژه در «سکاوند» (لوگر) و استوپه های پوشیده از طلا هر کدام دلیلی است بر ثروت و آبادی و انبساط پایه حیات اقتصادی کشور در عصر ایشان. چون ایشان بین سردریا و آمودریا در شمال و سپس تمام قلمرو کوشانی ها را در جنوب هندوکش اشغال کردند، تمام چهار راه تجارتي آسیای میانه در دست آنها بود و کاروان های بزرگ چین و هند از اقطار قلمرو تحت اداره ایشان میگذشت. دوره شکوه یفتلی ها آخر قرن 5 و اوائل قرن 6 م. بود.

در بین زمان خیونی ها از ترکستان چین تا سرحدات فارس و دهانه سند خاک وسیعی را در تصرف داشتند. در اواسط قرن 5 م. بخصوص بعد از 451-436 که هیئت تجارتي از کشور «یوچی» های بزرگ (آریانا) به چین رفت، ساختن ظروف شیشه ئی در چین رواج پیدا کرد و کشور یوچی های بزرگ در بین وقت همان کشور یفتلی ها بود. مدت ها به اشتباه تصور میشد که یفتلی ها شاخه ئی از هن ها هستند و ایشان را بربر و خرابکار مخرب مدنیت می پنداشتند حال آنکه حفريات بگرام - کاپیسی نشان میدهد که یفتلی ها چون به آئین بودائی گرائیدند در حفاظت و توسعه معابد مجاهدات بسیار کردند. چون قلمرو امپراطوری خیونی علاوه بر آریانا در ترکستان چین و ایران و هند انبساط داشت، در انتشار و امتزاج فرهنگ سهم بسزا گرفتند. ایشان ممیزات آرت ایرانی را در آئین بودائی کاشغر وارد کردند و صنعت گوپتای هندی را از هند به آریانا ارمغان آوردند چنانچه کشفیات سر اورل استن (Sir Aurel Stein) در ختن و کاشغر و کشفیات

و ملاحظات هاکن در بامیان و ککرک و فندقستان این نظریات را تائید میکند. راهب کوریائی «هوی تچاو» (Haei tchao) که در سال 727 م. وارد بامیان گردید، مینویسد: «شاه رئیس اقوام به دیانت سه جواهر احترام میگذارد و معابد و راهبین به تعداد زیاد وجود دارد». این نظریه نشان میدهد که بامیان در عصر یفتلی ها مقام و منزلت بزرگ دینی خود را محفوظ نگهداشته بود. در زمان خلیفه منصور (775 - 751) شهزاده بامیان به آئین اسلامی گرائید ولی باز برای یک قرن دیگر در وضعیت دیانت بودائی در دره مذکور تغییر فاحشی پیش نشد و فقط در سال 870 م. خانه های راهبین در دره مذکور چور و چپاول و ویران شد و بت های قیمتدار طلائی را به بغداد فرستادند که در ماه ربیع الثانی سال 257 هجری (ماه مارچ 871 م.) به شهر بغداد رسید. بر اساس نظریه «برتولد» (Barthold) پایتخت «شار» های بامیان که به جنوب غرب هیکل های بزرگ بودائی قرار داشت، ویران گردید و شهر جدید معروف به «غلغله» جای آنرا گرفت که در سال 1221 م. بدست چنگیز ویران گردید.

یفتلی ها بعد از مقاومت شدید علیه ساسانی ها بالاخره بدست ترکان غربی مضمحل شدند و زابلی ها را بعد از یک سلسله فتوحات در هند عصر گوپتا، عرب ها از پای درآوردند و امپراطوری آنها تجزیه شد و بقایای نژادی آنها در نقاط مختلف افغانستان در غرجستان، مالمستان، جاغوری، ارزگان، ریزه کهستان و مخصوصاً در بدخشان باقی ماند چنانچه در نقطه اخیر الذکر هنوز هم در حدود بیست هزار نفر از ایشان زندگانی دارند.

یک کلمه دیگر که مربوط به مبحث یفتلی ها قابل ذکر است، کشف دو کتیبه یفتلی است در مرکز ارزگان که به فاصله 150 میلی شمال قندهار واقع است و چند هفته قبل توسط مستر «بیوار» (A. D. H. Bivar) یکنفر مدقق جوان آکسفورد صورت گرفت و اولین کتیبه های یفتلی است که در خاک افغانستان در علاقه زابل مکشوف شده اند. این کتیبه ها به رسم الخط یونانی کوشانی-شده تحریر یافته و اهمیت آن از نظر جغرافیا و تاریخ در بین است که اسم «زابلی» و یک تن از شاهان یفتلی به نام «?» در آن تذکار یافته است.

شبهه ئی نیست که شاهان یفتلی قبیله زابلی در هند پاره فتوحاتی کردند. اهمیت این فتوحات از نظر نظامی بجایش باشد. اینجا از نظر دیانت همین قدر متذکر میشویم که با فتوحات شاهان زابلی بخصوص با کشورکشائی های «تورامانا» (Toramana) آئین آفتاب پرستی در هند زیاد شیوع یافت. البته میدانیم که دیانت آفتاب پرستی قرار تذکرات «بهاویویا پورانا» (Bhaviohya Purana) در عصر اسکائی بار اول وارد هند شد. بهر حال تورامانا در ملتان معبد آفتاب پرستی «مهیرا سوریا» (Mihira Surya) را بنا کرد و پسرش «مهیرا کولا» (Mihira Kula) آنرا بیشتر ترقی و توسعه داد. نسبت دادن انبساط آئین آفتاب پرستی به ترک ها یا هندی ها یا کوشانی ها اشتباه است بلکه خیونی ها آنرا از آسیای مرکزی با خویش آورده اند و در آریانا و از آنجا به به هند بیشتر رایج ساختند.

## بلخ 1947:

ام البلاد بلخ شهر باستانی ما که در تمام دوره های تاریخ سیاسی، اجتماعی، ادبی و فرهنگی مملکت چه در عصر اسلام و چه در دوره های قدیم قبل الاسلام همه وقت شهرت بسزا داشت، نقطه ایست که باستان شناسی از آن انتظار زیاد دارد. در 1922 اولین حفریات هیئت باستان شناسی فرانسه تحت نظارت پروفیسور «الفرد فوشه» (A. Fouscher) در آنجا بعمل آمد ولی بعد از 18 ماه کار طوریکه انتظار میرفت نتایجی بدست نیامد. چون صفحات باختر وسیع و دامنه خرابه ها منبسط است و شهر بلخ در دوره های مختلف حیات خود حتماً کم و بیش تغییر محل داده است، یافتن نقاط مطلوب برای حفریات کار آسانی نیست. بدین مناسبت 25 سال بعد بار دیگر هیئت باستان شناسی فرانسوی متوجه بلخ شد و موسیو «شلوم برژه» (D. Schlumberger) در چهار نقطه معین «تپه زرگران»، «بالاحصار»، «حوالی دروازه بابہ قو» یا دروازه جنوبی و منطقه مرکزی در حوالی میدان بلخ جدید یک سلسله کاوش هائی را بصورت چاه های مربع شکل که طول هر ضلع آن یک و نیم متر بود، آغاز کرد و در حدود 60 چاه حفر نمود. در نتیجه این کاوش ها که در سال 1947 صورت گرفت، اینقدر واضح شد که در میان چهار منطقه فوق الذکر قشر خرابه های تپه زرگران بیشتر مواد دوره های پیش از اسلام دارد و این تپه اقلای یکی از اتلال بلخ عصر یونانی بشمار می رود.

## کمه دکه:

بعد از 1923 که موسیو «گودار» (A. Godard) حفریات بسیار مهم خویش را در تپه کلان هده در 10 کیلومتری جنوب جلال آباد آغاز کرد و بیش از 23 هزار پارچه نفیس آثار هنری مدرسه گریکوبودیک کشف شد، تا سال 1948 در ولایت مشرقی افغانستان کدام حفریات دیگر بعمل نیامده بود. 5 سال قبل موسیو «لوبر» (Luber) مهندس هیئت حفریات فرانسوی در «کمه دکه» یا (دکه کوچک) به حفر معبد کوچک بودائی شروع کرد و یک عده سرهای گلی نفیسی بدست آورد که در موزه کابل موجود است و از نظر سبک شباهت زیاد به آثار هده دارد. /1331/

[متأسفانه قسمت های باقیمانده این نوشته عجالتاً در دست نیست]